هو العلیم

احیای یاد عاشورا در مجالس عزاداری امام حسین

چرایی قیام و درس‌های آن برای زندگی روزمره

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۰۳

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذبالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم
و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم محمّد
و علی آله الطّیّبین الطّاهرین
و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین

به مناسبت اینکه در آستانهٔ ماه محرّم و صفر قرار گرفتیم که ماه‌های عزا و مصیبت اهل‌بیت علیهم‌السلام است، به‌خصوص ماه محرّم، بی‌مناسبت نیست که بعضی از مطالبی را که مناسب است که در این دو ماه و به‌خصوص در ماه محرّم، رعایت شود، خدمت رفقا عرض کنیم. و آنچه را از بزرگان و سلفِ صالح شنیده‌ایم و دیده‌ایم و سزاوار است که دربارهٔ مصائب و مسائل واردهٔ در این ایّام مدنظر قرار بدهیم، آنها را خدمت رفقا عرض کنیم. البته رفقا خودشان نسبت به مطالب، مطّلع هستند و کم و بیش هم در این سنوات گذشته، مطالبی عرض شده است و الزامی در تذکّر و صحبت در این مطالب نیست و خودشان مسائل و مطالب را تبلیغ می‌کنند و انتشار می‌دهند و نقل می‌کنند؛ ولی خب بالأخره از باب اینکه ما هم به‌عنوان فردی که چند صباحی با آن بزرگان حشر و نشر داشته‌ایم و مسائلی را دیده‌ایم و خود در آن زمان، تجربه کرده‌ایم، از این جهت حتّی تکرار این مطالب شاید خالی از نفع نباشد.

[با توجه به] مطالبی که تابه‌حال عرض شده، رفقا و دوستان، دیگر مسائل را دریافته‌اند و روش و ممشای بزرگان را در این قضایا و امور متوجّه شده‌اند و مسئله به‌دست آمده است. از کیفیّت صحبت‌ها و نگرش‌ها و تفکّرها، واضح است که قضایا و آنچه باید رعایت بشود و انجام بشود و التزام به آن داشته باشیم، آن مطالب بحمدالله در دست هست و حتّی بعضی از صحبت‌ها که درقبال این قضایا می‌شود، دیده می‌شود که نحوهٔ برخورد چگونه است.

اهتمام اولیای الهی نسبت به احیای جریان عاشورا

بزرگان نسبت به احیای این دو ماه و به‌خصوص احیای مسئلهٔ سیّدالشّهداء علیه‌السلام، عنایت غریبی داشتند و از سخنانشان این مسئله کاملاً آشکار است! و بزرگ‌ترین و شنیع‌ترین اتّهام و مسئله‌ای که مخالفین معرفت و معارضین با منهاج اولیای الهی مطرح می‌کنند، همین مسئلهٔ دوری و ابتعاد اهل معرفت از مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام و از احیای مراسم و محافل و مجالس عزاداری است؛ که این واقعاً یک افترا و اتّهام لا یُغفَر است و همهٔ اینها از روی عناد است، کاملاً مشخص است که قضیه به عناد برمی‌گردد! شما خودتان در این سنوات اخیره دیدید که به بزرگان و به اولیای الهی چه اتّهاماتی بسته می‌شد:

اتهام وقیح و شنیع به اولیای الهی نسبت به برخورد آنها با جریان عاشورا

اینها مجالس عزا ندارند! اینها در روز عاشورا به شادی و سرور می‌پردازند! در روز عاشورا می‌خندند! به همه می‌خندند! روز عاشورا را جشن می‌گیرند و آن را یکی از اعیاد به‌حساب می‌آورند!!

نعوذبالله! یعنی واقعاً خیلی بی‌شرمانه و خیلی با بی‌حیایی، باید این‌گونه مسائل مطرح بشود! خب تو که داری این مسائل را مطرح می‌کنی، آیا در زمان مرحوم والد در مجالس ایشان شرکت نکردی؟! خب تو که خودت شرکت کرده بودی! تو که خودت گریه‌های ایشان را در آن ایّام به چشم خودت می‌دیدی، تو که خودت بلند شدن ایشان را در هنگامی که همه برای سینه زدن بلند می‌شدند، با چشم خودت تماشا کردی! یا حدّاقل دوستانت که برایت نقل کردند! توجّه می‌کنید؟! صحبت در این است که ما برای رسیدن به یک هدف، از هیچ راه و از هیچ ممشای باطل و کذبی ابا نداریم! ابا نداریم! همین‌قدر

که به آن هدف برسیم، به آن مقصد برسیم، راه هرچه می‌خواهد باشد، هیچ اشکالی ندارد!

خب شما که دارید از اهل‌بیت علیهم‌السلام دفاع می‌کنید، آیا هیچ می‌دانید همین عملی را که دارید انجام می‌دهید، عمل یزید است که آمد امام حسین علیه‌السلام را کشت؟! همین کاری را که الآن دارید می‌کنید، همین دروغی را که دارید می‌گویید، همین تهمتی را که الآن دارید می‌زنید، خب این همان کار ابن زیاد است دیگر! خب چه فرقی کرد؟! خب این کار شما با کار ابن زیاد یکی است دیگر! ما از چه کسی داریم دَم می‌زنیم؟! از چه کسی داریم دَم می‌زنیم؟! سنگ چه کسی را داریم به سینه می‌زنیم؟! از چه مکتبی داریم دفاع می‌کنیم؟! آیا از مکتبی که مبلّغینش جنابعالی و امثال جنابعالی است؟ آیا از این است که مبلّغین این مکتب، افراد تهمت‌زن هستند؟ آیا از این مکتب داریم دفاع می‌کنیم؟! خب وای به حال ما!

بزرگانِ از اهل معرفت، نسبت به اِحیای مکتب عاشورا، از همهٔ افراد اهتمامشان بیشتر بود، چرا؟ چون آنها در همان راه و در همان صراط بودند، مگر می‌توانند غیر از آن را تبلیغ کنند؟! مگر می‌توانند؟! مگر می‌توانند در مکتب صدق باشند و آن لوادارش را معرّفی نکنند؟! مگر می‌توانند در مکتب آزادی و حرّیّت باشند و سردمدارش را و مبانی او را به دیگران نشان ندهند؟! مگر می‌شود؟! مگر می‌شود خودِ آنها مبلّغ حرّیّت و آزادی و صداقت و عدل و انصاف و اخلاق و کرامت باشند، ولکن پاسدار این مدرسه و این منهج را به دنیا اعلام نکنند؟ مگر می‌شود؟!

فرق اولیای الهی با دیگران در هدف از برگزاری مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام

دیگران باید به فکر باشند! دیگران باید در کیفیّت احیای این مجالس و محافل مواظب باشند! می‌دانید چه می‌خواهم عرض کنم! دیگران باید مواظب باشند یک وقت در این مجالسی که تشکیل می‌دهند، حرفی بر خلاف مصلحتشان زده نشود! اولیای خدا که ابائی ندارند، هرچه می‌خواهد گفته بشود، خب بشود. دیگران باید مواظب باشند که از این محافل و مجالس برای بالا رفتن از نردبان مصالحِ دنیوی و منافع نفسانی استفاده بشود! حتماً در مجلس، ذکری از آنها بیاید! حتماً جریانی، حتماً قضیه‌ای، حتماً... !

ولی یک عارف و یک ولیّ الهی که می‌خواهد مجلس ذکر سیدالشهداء علیه‌السلام را منعقد کند که دیگر به‌دنبال این نیست که «چه گفته بشود و چه گفته نشود! آنجای مطلب را درز بگیریم! آنجا را قیچی کنیم! این را نگوییم که به مصلحت نیست! مصلحت! فعلاً!» من نمی‌دانم این مصلحت چه موقع تایمش تمام می‌شود؟ چه موقعی وقتش تمام می‌شود؟ مثل اینکه فقط در ظهور حضرت ارواحنافداه است که این مصلحت، دیگر وقتش تمام می‌شود! از وقتی که ما شنیدیم این «مصلحت» بوده است! ولی آنها (اولیای الهی) در مجالسشان «مصلحت نیست و مصلحت نیست»، ندارند.

یک وقت در زمان سابق، در همان زمان شاه، ایّام محرم ما با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به بعضی از مجالس می‌رفتیم. می‌خواهم عرض کنم وقتی که امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «**خدا پدر و مادر کسی را که مجالس ذکر ما را احیا می‌کند و به پا می‌دارد، بیامرزد**»،[1] منظور از احیا چیست؟ آیا روضه خواندن است؟! آیا فقط بر سر و سینه زدن است؟! آیا این می‌شود احیا؟! این احیا نیست! شما برای پدرتان هم که فوت کرده، مجلس فاتحه می‌گیرید و برایش هم گریه می‌کنید، مادرتان هم که فوت کرده، برایش همین مجلس را می‌گیرید. پس این چه فرقی کرد؟! این کار را که شما در مجالس دیگر هم دارید انجام می‌دهید، پس فرق بین امام حسین و بین بقیه چه شد؟! شما برای عزیزی

---

[1] ***الإختصاص***، ص ۲۹؛ ***الأمالي***، شیخ طوسي، ص ۱۳۵:

«عَن بَكرِ بنِ مُحَمَّدٍ، عَن أبي‌عَبدِاللهِ عَلَيهِ‌السَّلَامُ قَالَ لِخَيثَمَةَ وَ أنَا أسمَعُ:"يَا خَيثَمَةُ، اقرَأ مَوَالِيَنَا السَّلَامَ، وَ أوصِهِم بِتَقوَى اللهِ العَظِيمِ، وَ أن يَعودَ غَنِيُّهُم عَلَى فَقِيرِهِم، وَ قَوِيُّهُم عَلَى ضَعِيفِهِم، وَ أن يَشهَدَ أحيَاؤُهُم جَنَائِزَ مَوتَاهُم، وَ أن يَتَلَاقَوا فِي بُيُوتِهِم، فَإنَّ لُقيَاهُم حَيَاةٌ لِأمرِنَا". ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ فَقَالَ: "رَحِمَ اللهُ مَن أحيَا أمرَنَا".»

که ازدست داده‌اید هم مجلس ختم می‌گیرید، این ختم‌های امروزی! ختم‌هایی که فقط در آن به تمجید از این شخص و کارهایش و مسائلش و یال و کوپال و از این کاغذپاره‌ها می‌گذرد! شما که این کارها را دارید انجام می‌دهید، پس بین مجلس امام حسین و بین این مجالس چه فرقی شد؟! این کجایش مجلس ذکر شد؟! این کجایش مجلس احیا شد؟!

غلط بودن دو قسم کردن افراد شرکت کنندهٔ در مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام

در زمان سابق ما به منزل بنده‌خدایی رفته بودیم که همه قسم افرادی هم می‌آمدند، یک روز در ایام دههٔ عاشورا روضه داشت. وقتی که وارد مجلس شدیم دیدیم که دور تا دور مجلس را صندلی گذاشتند، آن آقایانی که خودشان را یک پله بالاتر از بقیه به‌حساب می‌آوردند، یک سر و گردن بالاتر از بقیه به‌حساب می‌آوردند، انگار بقیه که رفتند این وسط مجلس نشستند، آدم نیستند! عارشان می‌آمد که مثل بقیه بیایند در میان جمعیت بنشینند. این آقایان تشریف می‌آوردند و مجلس را مزیّن می‌فرمودند! بله!! آن آقایی هم که می‌رفت آن بالا، می‌بایست یکی‌یکی اسم بیاورد: مجلس به آقای فلان مزیّن است! بله، یارو با کروات تا اینجایش و ریش شش تیغه‌اش، مجلس امام حسین را مزیّن می‌فرمودند! مزیّن می‌فرمودند!! آن یکی می‌آمد به جای اینکه روی زمین بنشیند، بلند می‌شد می‌رفت روی صندلی، خلاصه صندلی‌ها بله دیگر!

ما هم با مرحوم آقا آمدیم و دیدیم که صندلی که جای ما نیست، رفتیم همان وسط مجلس مثل بقیه نشستیم. آمدند گفتند: «آقا بفرمایید! بفرمایید شما هم روی صندلی بنشینید!» مرحوم آقا فرمودند: «نه‌خیر! ما همین‌جا می‌نشینیم!» مجلس امام حسین که روی صندلی نشستن ندارد! خب بابا تو هم مثل بقیه روی زمین بنشین! مثل بقیه روی زمین بنشین، طوریت نمی‌شود! رفتیم روی زمین نشستیم. آن آقایی هم که بالای منبر بود، خدا رحمتش کند، آدم خوبی بود و منبرش هم بی‌هیچ‌چیز نبود، چیزهایی هم می‌گفت، مسائلی هم می‌گفت، روز تاسوعا بود، بعد هم خودش همان‌جا شروع کرد به نوحه خواندن و بعد هم که صحبت‌هایش تمام شد شروع کرد به سینه زدن، ما هم سینه می‌زدیم، مرحوم آقا هم مثل بقیه سینه می‌زدند، همین‌طوری نمی‌نشستیم مثل دیوار نگاه کنیم، ما هم سینه می‌زدیم. اما اینهایی که آن دور مجلس و روی صندلی نشسته بودند، بله! لابد کسر شأن می‌شد که بیایند این‌طوری سینه بزنند! این نمی‌شود! آن ابّهت و جلال و جبروت، با سینه زدن ازبین می‌رود، چیزی نمی‌ماند! لذا همین‌طور نگاه می‌کردند! منبری را نگاه می‌کردند!

حالا صحبت سرِ این است که این منبری که پایین آمد و رفت، یک منبری درباری آمد و بالای منبر رفت، وابسته به آنها بود، وابسته به دربار بود، او از حرف‌هایی که این شخص زده بود، خوشش نیامد، از مطالبی که این فرد قبلی گفته بود، (چون بی‌حرف نبود، بی‌مطلب نبود و چیزهایی گفت)، خوشش نیامد! (دستش درد نکند، آن موقع هم بودند افرادی که حرف‌هایی می‌زدند.) آن منبری دوم خب ایراد که نمی‌توانست از حرف‌های آن منبری اول بگیرد، لذا شروع کرد در حرف‌هایش یک چیز پشمکی که اصلاً هیچ چیزی نبود درآورد و شروع کرد همان را گرفتن و این که «این فرد اشتباه می‌کند و ای کاش بود و سخنان ما را می‌شنید و ای کاش بود...!» حالا که چه؟! کاملاً معلوم بود کجایش دارد درد می‌کند! چون یک‌خرده صحبت نیش‌دار کرده بود، این هم می‌خواست یک آتو پیدا کند! خب به خیلی‌ها برخورد! به خیلی از بزرگان برخورد، به خیلی از افراد آن زمان برخورد، لذا این منبری آمد و خلاصه نسبت به او مطالبی گفت! از این حرف‌های عوضی!

در همان موقع، برای من این قضیه و این مسائل خیلی جالب بود! وقتی که از مجلس بیرون آمدیم، مرحوم آقا رو به آن صاحب‌مجلس کردند، در حالی‌که بقیه هم می‌شنیدند و فرمودند: «مجلس سیّدالشهداء دو طبقه ندارد! همه باید روی زمین بنشینند. مؤیّد باشید!» آمدند و حرکت کردند و رفتند.

جدی بودن مرحوم علامه طهرانی در عمل کردن به مبانی اسلام

ببینید! این روش، روشِ اولیای الهی بود؛ این روش، روش بزرگان بود؛ تعظیم مکتب اهل‌بیت

علیهم‌السلام، فقط با در نظر گرفتنِ خودِ اهل‌بیت علیهم‌السلام، بدون زوائد و بدون مصالح و بدون جهات دیگر؛ خودِ امام علیه‌السلام در اینجا مورد نظر بود. می‌فرمودند: «وقتی که می‌روید صحبت می‌کنید، اسمی از من نیاورید!» ما که اصلاً جرأت نداشتیم، دیگران هم همین‌طور. و اگر کسی اسم می‌آورد، تعریفی می‌کرد که «خداوند حضرت بندگان را محفوظ بدارد! سلامتی بدهد! ظلّ عالی را مستدام بدارد! سایهٔ ایشان را بر سر ما نگه دارد!» می‌فرمودند: «آقا قرار شد شما از این مطالب نگویید!» خیلی جدّی! مرحوم آقا، مرحوم پدر ما نسبت به مبانی‌ای که مورد نظرشان بود، جدّی بودند. شوخی نمی‌کردند. از یک طرف بگویند: «بله بهتر است که اینها گفته نشود ولی خب اشکال ندارد و یک خنده‌ای هم بکنند!» نه، جدّی بودند. وقتی که یکی آمد و پای ایشان را بوسید، چنان با عصا به کمرش زدند که ما گفتیم کمرش دو نصف شد! نه‌اینکه بگویند: آقا چه می‌کنید! چه می‌کنید!

من یک دفعه در صحن حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها نشسته بودم، دیدم یک نفر دارد می‌آید، معلوم بود که از همین طوائف دراویش و... بود، با چشم خودم دیدم وقتی که به وسط صحن رسید، دو نفر از همان افرادی که خب جزو پیروان ایشان بودند ـ الآن ایشان دیگر فوت کرده و الحساب علی الله، خبر نداریم ـ هر دو افتادند و کفش ایشان را بوسیدند و شاید حدود بیست ثانیه، سی ثانیه همین‌طور ایشان هم ایستاده بود و نظر می‌فرمود و عنایت می‌فرمود و همین‌طور به همین کیفیّت بودند و بعد بلند شدند و رفتند!

این چه بازی‌ای است؟! تو جواب خدا را در روز قیامت چه داری بدهی که این مسائل را در بین افرادی که به تو گرایش دارند، داری ترویج می‌کنی؟! حالا اگر کسی پای تو را نبوسد، چه از تو کم می‌شود؟! چه از تو کم می‌شود؟! حتماً برای اینکه مراتب خضوع و خشوع و ارادت را نسبت به سرکار فیض‌آثار مناقب‌شعار بخواهد نشان بدهد، باید کفش حضرتعالی و نعل حضرتعالی را ببوسد؟! حالا آیا این‌طوری تو بالا می‌روی یا پایین می‌آیی بیچارهٔ بدبخت؟!! آیا تو می‌دانی با یک‌هم‌چنین کاری چه داری بر سر نفس خودت می‌آوری و چه وزر و وبالی را بر خود می‌خری و چطور خودت را، بدون اینکه بفهمی، دستخوش حبال و شبکه‌های فراگیر و دام‌هایی که ابلیس برای به دام انداختن ما و شما آنها را به کار می‌گیرد، گرفتار می‌کنی؟! خودت هم نمی‌فهمی! اما آن بزرگ برای اینکه به آنجا نرسد ـ خیلی مطالب در اینجا هست، یکی‌اش این است ـ و برای اینکه خود را در آن شبکه‌ها قرار ندهد، چنان با عصا می‌زند که دیگر کسی از این غلط‌ها نکند و به دیگران هم نشان بدهد که ما در روش خود شوخی نداریم و حالش به هم می‌خورد!

یکی از دوستان که الآن هم در قید حیات است، در همان زمان سابق در خیابان وقتی که ایشان داشتند می‌رفتند، یک‌دفعه افتاد و پای ایشان را بوسید! (البته آن موقع ایشان هنوز عصا نداشتند که حسابش را با عصا برسند!) آن شخص دیگری که ناظر این جریان بود می‌گفت: «یک‌مرتبه من دیدم رنگ ایشان سفید شد و اصلاً حال انقلاب برای ایشان پیدا شد!» اینها شوخی نیست! یعنی این شخص در چه افقی است و در چه وضعیتی است که هیچ اجازه نمی‌دهد از آن مقام عبودیّت و صفای نفس، یک ذره تخطّی صورت بگیرد و این نظام به هم بریزد! این قضیه چیست؟! این بزرگان برای احیای مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام، از همهٔ آن افراد اهتمام بیشتری داشتند و مراقب بودند که این مجالس به آن اهدافی که مورد نظر است نزدیک بشود.

احیاء ذکر اهل‌بیت یعنی بیان حقایق مکتب اهل‌بیت در مجالس و محافل

مجلسی که برای سیدالشهداء علیه‌السلام منعقد می‌شود، اگر بخواهد فقط در آن مجلس، ذکر مصیبت بشود و فقط در سر و سینه زده بشود و به همین مقدار بسنده بشود، خب این احیا نیست، این زنده داشتن نیست، این تذکّر نیست، این تنبّه نیست. مجلس سیدالشهداء آن زمانی تبدیل به مجلس ذکر می‌شود، آن زمانی تبدیل به مجلس تنبّه و تذکّر می‌شود، که آن «چرایی» پشت این قضایا و این حوادثی که اتّفاق افتاده، برای مردم گفته بشود نه فقط این حادثه. این حادثه مثل هزارتا حادثه‌ای که در زمان

سابق بود، آمد و گذشت، کربلا آمد و گذشت، از این قضایا در طول تاریخ زیاد بود، الآن هم هست، الآن هم اتّفاق می‌افتد، آیا ما الآن در دنیا ظلم نداریم؟ آیا ما الآن در دنیا مصیبت نداریم؟ آیا ما الآن در دنیا دیکتاتوری نداریم؟ آیا ما الآن در دنیا سَبُعیّت و حیوانیّت نداریم؟ این‌همه داریم در دنیا ظلم و ستم‌ها را بر مظلوم می‌بینیم، از زمانی که خدا آدم را خلق کرد و آدم روی زمین آمد، ظالم و مظلوم بود تا این زمان و آینده. همیشه ظالم و مظلوم بوده است. و هر کسی از ما در این سیر تاریخی خودش که دارد روز و شب را طی می‌کند، یا ظالم است و یا مظلوم. اگر به آنچه خدا گفته و فطرت می‌گوید و عقل می‌گوید، عمل کند، راه عدل را در پیش گرفته است، اگر عمل نکند، ظالم است. ظالم فقط در روز عاشورا نبود. هر کدام از ما که الآن در اینجا نشسته‌ایم، باید نسبت به رفتار و کردار خود دوباره تجدید نظر کنیم: نکند این کاری که الآن من دارم انجام می‌دهم خلاف باشد! اگر خلاف بود، بداند که در این لشکر (لشکر یزید) است، دیگر با امام حسین نیست؛ نکند این حرفی که الان دارم می‌زنم خلاف است! اگر خلاف بود، بداند که در آن دسته (دستهٔ مخالف امام حسین) است. اگر درست بود، به خودش امیدوار باشد. این چرایی پشت واقعهٔ عاشورا است.

در مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام، اگر بیاییم و فقط این را بگوییم که «آی این را کشتند و آی آن را کشتند»، خب خود یزید هم بدش نمی‌آمد که این کار را انجام بدهد، او هم مجلس مصیبت می‌گذاشت! مگر نگفت که «آی تقصیر من نبود و بی‌خود کردند که آمدند این کار را انجام دادند، غلط کردند، خودم اصلاً سیاه‌پوش می‌کنم، خودم عزاداری می‌کنم، خودم چه می‌کنم!» امّا وقتی که آمدند گفتند: «چرا این قضیه اتفاق افتاده؟» صحبتِ «چرا» شد، چرایش این است که «توی یزید پدرسوخته که در اینجا نشستی، می‌بایست بعد از مُردن معاویه کنار می‌رفتی و طبق همان‌چه بین معاویه و بین برادر امام حسین، امام حسن علیهماالسلام انجام شد، عمل می‌کردی» اینجا دیگر همه چیز یک‌دفعه به هم می‌ریزد! اینجا یک‌دفعه همه چیز قاطی می‌شود، اینجا یک‌دفعه مجلس عوض می‌شود: «نه، صلاح نیست، صلاح نیست که این گفته بشود، صلاح نیست.» اما تا وقتی سینه‌زنی است، عیب ندارد، خب بزنید! شب تا صبح سینه بزنید! در سرتان بزنید! هیچ اشکال ندارد! خودمان هم تأییدتان می‌کنیم، پولش را هم می‌دهیم، چایش را هم می‌دهیم. اما وقتی که صحبت بیاید که «چرا عاشورا انجام شد؟ چرا؟» آن چرایی پشت قضیه، یک‌دفعه پای مصلحت پیش می‌آید: «نه نه نه! آقا این را نگو، نه نه، آقا آن را نگو، نه نه...» چرا؟! پس چه بگویم؟ همین‌که تیر زدند، به علیّ اکبر تیر زدند و...، عیب ندارد، اینها را بگو. تیر زدند، شمشیر زدند، نیزه زدند، سنگ زدند، شهید کردند، اسیر کردند و...، اینها خوب است، هیچ مشکلی در این قضیه نداریم.

لزوم پرهیز از مصالح دنیوی در هنگام تشکیل مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام

در همان زمان سابق، زمان شاه، آن حکومت با عزاداری که مخالف نبود، مشکل نداشت. می‌گفت: عزاداری کنید، برای امام حسین عزاداری کنید. مگر خود دستگاه و دربار در مسجد سپهسالار در میدان بهارستان سه روز عزاداری انجام نمی‌داد؟! مگر انجام نمی‌داد؟! هر سال انجام می‌داد، خود شاه هم می‌آمد و شرکت می‌کرد! مگر پدرش، رضاشاه در مجالس عزاداری شرکت نمی‌کرد؟ در یک جا دیدم که حتی به سرش هم گِل می‌زد، امّا براساس بازی! خدعه، فریب دادن مردم! و بر این اساس، استمرار حکومت! «این عجب شاهی است! ببینید امشب آمده، ببینید سه روز عزاداری می‌کند، نهم و دهم و یازدهم در مسجد سپهسالار عزاداری می‌کند»، آن پدرش هم...! اما صحبت‌هایی که در آن مجلس می‌شد چه صحبت‌هایی بود؟ گزینشی بود! از چرایی پشت قضایای سیدالشهداء صحبت نمی‌شد. اگر می‌شد چه بود؟ خب اوّل کسی که می‌بایست از این مجلس خارج بشود، خود اعلیٰحضرت است دیگر! خودت بلند شو برو بیرون! صحبت‌ها گزینشی بود، حرف‌ها همه انتخاب شده، مسائل مسائلی است که به این طرف برنخورد، قضایا به این طرف کاری نداشته باشد.

احیای مجلس اهل‌بیت علیهم‌السلام یعنی این، (یعنی بیان چرایی پشت قضیهٔ کربلا) این‌همه مرحوم

آقا به ما و به افراد دیگر و به دوستان توصیه می‌کردند ـ الآن افرادی در اینجا هستند که زمان مرحوم والد را ادراک کرده‌اند ـ که «همیشه بیایید فلسفهٔ تاریخ اسلام را، فلسفهٔ تاریخ عاشورا را، آن فلسفه، آن جنبهٔ لمّیّت این حادثه و واقعه را بیان کنید.» اینکه ایشان می‌فرمودند: «قاب بگیرید و کلمات سیّدالشهداء را در این قاب‌ها چاپ کنید و در منازلتان بزنید»،[1] نه‌اینکه فقط برای تبرّک است، برای اینکه هر روز که از خانه بیرون می‌آیید چشمتان بیفتد که «إنّی لَم أخرُج أشِراً وَ لا بَطِراً وَ لا مُفسِداً وَ لا ظالِماً ولکِن خَرَجتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمَّةِ جَدّی»[2] آدم هر روز ببیند که این کلمات چیست؟ «من برای طلب اصلاح آمده‌ام، من هم می‌توانستم با نظام بسازم و کنار بیایم و مصالح و منافع و عافیت خود را در نظر بگیرم، می‌توانستم، ولی این کار را نکردم؛ آمدم تا عدل را به‌پا دارم نه‌اینکه عدل را بمیرانم؛ آمدم تا صدق را اعلام کنم نه‌اینکه کذب را به جای صدق بنشانم؛ آمدم این کار را انجام بدهم.» خب طبعا درگیری می‌شود. آن شخص آمادگی ندارد. او نمی‌آید این کار را انجام بدهد.

سیاست در زیرمجموعهٔ دیانت است نه‌اینکه مساوی با آن باشد

در واقعهٔ کربلا امام علیه‌السلام آمد سیاست را به‌دنبال دیانت گذاشت نه‌اینکه دیانت را به‌دنبال سیاست بگذارد. قضیه این بود.

معاویه نه، معاویه می‌آید اصل را بر سیاست قرار می‌دهد، اصل را بر حکومت قرار می‌دهد، اصل را بر آن مطامع خودش قرار می‌دهد، اصل را بر بقاء خودش قرار می‌دهد و بعد به‌دنبال آن، آن دیانت خود را می‌آید توجیه می‌کند: به جای صدق، دروغ می‌گوید، به جای صفا، حیله، به جای صداقت، تقلّب و چپاول و امثال‌ذلک. دیانت را به‌دنبال و در زیرمجموعهٔ سیاست قرار می‌دهد.

اینکه گفته می‌شود: «دین عین سیاست است و سیاست عین دین است»، این غلط است. سیاست در زیرمجموعهٔ دیانت است نه‌اینکه مساوی است. یعنی اوّل باید دیانت و آنچه خدا و رسول و ائمّه علیهم‌السلام فرموده‌اند، مدّ نظر قرار بگیرد و بعد بر آن اساس، سیاست و تدبیر امور به آن جهت سوق داده بشود. آن‌وقت این می‌شود مجلس ذکر و مجلس احیای ذکر.

تصحیح راه و مسیر زندگی با درس گرفتن از جریانات و وقایع عاشورا

امام صادق علیه‌السلام که می‌فرمایند: «**خدا رحمت کند کسی که ناله‌ای برای جدّ ما بکند، خدا رحمت کند کسی که برای جدّ ما گریه کند، خدا رحمت کند کسی که بگریاند**»،[3] یعنی آیا فقط همین‌که

---

[1] ***لمعات الحسین***، ص ۷:

«جزوه‌ای که فعلاً از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد، عین برخی از کلمات حضرت سیّد الشُّهداء علیه‌السّلام است که این حقیر با ذکر مدارك، از کتب معتبره نقل کرده؛ و فقط به ترجمه آن اکتفا شده است، و از شرح و بسط خودداری شده؛ تا آنکه به‌واسطهٔ ایجاز و اختصار، قابل آن باشد که بر روی پرده‌ها و تابلوها نوشته شده و در مجالس و محافل، در مرآی و منظر حاضرین قرار گیرد، و در عین حال به‌واسطهٔ سادگی قابل استفادهٔ عموم برادران دینی بوده باشد.
از طلّاب علوم دینیّه و دانشجویان متعهّد، مترقّب است که عین کلمات و خطب را حفظ کنند و با خطبه‌ها و سخنرانی‌های خود، اذهان عامّه مردم را به لَمَعات پر فروغ انوار ساطعه حسین علیه‌السّلام روشن کنند؛ و این میراث پر مایه را که از مداد علماء و دماء شهداء سَلَف به ما رسیده است، به نسل خَلَف انتقال دهند.»

[2] ***مناقب آل أبی‌طالب*** علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۸۹.

[3] ***الکافی***، ج ۴، ص ۵۸۲:

«عَن مُعَاوِيَةَ بنِ وَهبٍ قَالَ: استَأذَنتُ عَلَى أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السلام فَقِيلَ لی: "ادخُل" فَدَخَلتُ فَوَجَدتُهُ فی مُصَلَّاهُ فی بَيتِهِ فَجَلَستُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ فَسَمِعتُهُ وَ هوَ يُنَاجِی رَبَّهُ وَ يَقولُ: "يَا مَن خَصَّنَا بِالكَرَامَةِ وَ خَصَّنَا بِالوَصِيَّةِ وَ وَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ وَ أعطَانَا عِلمَ مَا مَضَى وَ مَا بَقِیَ وَ جَعَلَ أفئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهوی إلَينَا اغفِر لی وَ لِإخوَانی وَ لِزُوَّارِ قَبرِ أبی‌عَبدِاللهِ الحُسَينِ علیه‌السلام ... فَارحَم تِلكَ الوُجوهَ الَّتی قَد غَيَّرَتهَا الشَّمسُ وَ ارحَم تِلكَ الخُدودَ الَّتی تَقَلَّبَت عَلَى حُفرَةِ أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السلام وَ ارحَم تِلكَ الأعيُنَ الَّتی جَرَت دُموعُهَا رَحمَةً لَنَا وَ ارحَم تِلكَ القُلُوبَ الَّتی جَزِعَت وَ احتَرَقَت لَنَا وَ ارحَمِ الصَّرخَةَ الَّتی

بنشینیم و گریه کنیم و سینه بزنیم و...؟! یا روایت امام رضا علیه‌السلام به ابن شبیب، آن روایت عجیبی که می‌فرمایند: «**خدا تمام گناهان آن کسی را که برای مصیبت جدّ ما اشک بریزد، می‌آمرزد**»،[1] این روایت یعنی چه؟ یعنی در این مجالس بیاید و خود را در حال و هوای این مجلس قرار بدهد، این معنایش است. بیاید و خود را در این مجالس و در این مبانی و قواعد و قوانین قرار بدهد. آیا بلند شود بیاید در یک مجلس و سینه بزند بدون اینکه اصلاً توجّهی داشته باشد که چه نفعی می‌خواهد از این مجلس در روشش، در گفتارش، در کردارش، در ارتباطش با مردم نصیبش بشود، با مردم چگونه ارتباط داشته باشد، نسبت به مسائلش چه بگوید؟!

وقتی که جریان حرّ بن یزید ریاحی را می‌شنود متوجّه باشد که آن چیزی که حرّ را نجات داد، ادبش بود، پس ادب خیلی مهم است! باید در این جریان کربلا به این قضایا و امثال این قضایا توجه کند، نه‌اینکه حرّ آمد و جلوی حضرت را گرفت و آب دادند و چه کردند و بعد هم...! نه، باید به‌دنبال این قضایا برود، باید به لمّیّت قضایا برسد. وقتی که قضیهٔ حرّ را می‌شنود، وقتی که قضیهٔ زهیر بن قین را می‌شنود که زهیر بن قین وقتی که می‌آمد و خیام خودش را جدای از سیّدالشهداء علیه‌السلام قرار می‌داد، آن زمانی که امام حسین حرکت می‌کرد، او توقف می‌کرد؛ و آن زمانی که حضرت نزول می‌کردند، او در آن زمان حرکت می‌کرد تا اینکه برخورد نکند، چه باعث شد که این زهیر که از برخورد می‌ترسید و از ملاقات با سیّدالشهداء خائف بود، آمد و چنان دست از همه چیز برداشت، از دنیا و مال و... دست برداشت و آن را به عیالش بخشید و آمد خود را در خیمهٔ امام حسین قرار داد. متوجّه باشد که خلاصه برای رسیدن به سیّدالشهداء، آدم نباید چیزی برای خودش بگذارد. اگر بگذارد، نمی‌تواند در آن خیمه برود. نمی‌تواند در آن خیمه وارد بشود. هر کسی، یکی پول دارد، یکی مال دارد، یکی شهرت دارد، یکی شخصیّت دارد، یکی علم دارد، یکی رفیق و مرید و... دارد، هرچه بخواهی برای خودت بگذاری، از کیسه‌ات رفته و فایده‌ای ندارد. و باید به این موضوع توجّه کرد که چرا عیال او به جای اینکه تحت احساسات قرار بگیرد و بیشتر مانع بشود که نه نه نه، یک وقت نروی! این پیغامی که از طرف امام حسین آمد، یک وقت نروی جواب بدهی، خب معلوم است که پیغام حضرت چیست، خب معلوم است، یک وقت نروی! نه! خودِ زنش دارد هلش می‌دهد! می‌گوید: نشسته‌ای اینجا داری چه کار می‌کنی؟ چرا مثل دیوار همین‌طوری نگاه می‌کنی؟ چه شده؟ خب پیغام است، بلند شو برو، نمردی که! بلند شو و برو ببین که حضرت چه می‌گوید؟ گوش داری، عقل داری، فهم داری، خب بفهم. و زن‌های ما بدانند که به جای اینکه برای رسیدن به سعادت اخروی، خانواده و شوهر را تشویق کنند، سنگ جلو نیندازند! این را از زن زهیر یاد بگیرند که آمد شوهرِ خود را تشویق کرد. او هم می‌توانست مثل زن‌های دیگر بگوید: نه، نرو، نرو بابا! چه‌کار داری؟ بیا بابا! تو که عمرت هنوز به سر نیامده! من چه می‌شوم؟ خود را به هلاکت نینداز، من چه می‌شوم؟! این «من چه می‌شوم»، این دو روز دنیا است، بقیه‌اش چه؟ دو روز دنیا است، یک آجر به کله‌ات بخورد دراز به دراز افتاده‌ای بابا، به دو روز هم نمی‌رسد! ولی آن طرفِ قضیه چه؟

زن زهیر با دست خود، سعادت ابدی و خلود در بهشت و جنّات و نعیم پروردگار را هم برای شوهرش و هم برای خودش خرید. این درس را باید از کجا یاد بگیریم؟ در همین مجالس باید یاد گرفت دیگر، ما در اینجا کم نداریم مسائلی که انسان می‌تواند از آنها برای تصحیح راه و مسیر استفاده کند. قدم به قدمِ واقعهٔ کربلا درس است! قدم به قدمش! آدم از کجا بگوید؟! از چه دریچه‌ای بخواهد نگاه کند؟

كَانَت لَنَا اللهُمَّ إنّی أستَودِعُكَ تِلكَ الأنفُسَ وَ تِلكَ الأبدَانَ حَتَّی نوَافيَهُم عَلَی الحَوضِ يَومَ العَطَشِ فَمَا زَالَ ... .“»

[1] ***عيون أخبار الرضا*** علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۹۹:

«عَنِ الرَّيَّانِ بنِ شَبيبٍ قَالَ: دَخَلتُ عَلَی الرِّضَا علیه‌السلام في أوَّلِ يَومٍ مِنَ المُحَرَّمِ فَقَالَ: ”... يَا ابنَ شَبيبٍ إن بَكَيتَ عَلَی الحُسَينِ حَتَّی تَصيرَ دُمُوعُكَ عَلَی خَدَّيكَ غَفَرَ اللهُ لَكَ كُلَّ ذَنبٍ أذنَبتَهُ صَغيراً كَانَ أو كَبيراً قَليلًا كَانَ أو كَثيراً...“.»

خیلی عجیب است! خیلی عجیب است!

در جریان کربلا، یک حقیقتْ بیشتر حاکم نیست و آن حقیقتِ سیّدالشهداء است و بس

یک روز قبل از ایّام محرّم در کربلا در خدمت مرحوم حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بودیم، صبح صبحانه خورده بودیم، خدا رحمت کند مرحوم پدربزرگ ما، مرحوم حاج آقا معین، ایشان هم آنجا بودند، آن روز ایشان سؤالی کردند، (ببینید! چقدر این مسئله بالا است و چقدر دارای اهمّیّت است! اصلاً مسئله کجا است؟!) گفت:

آقا من دیشب رفته بودم و این اصحاب سیّدالشهداء علیه‌السلام را زیارت می‌کردم...

در زیارت دارد: «السَّلامُ عَلَیکُم یا أولیاءَ الله وَ أحِبّائَه، السَّلامُ عَلَیکُم یا أصفیاءَ اللهِ وَ أوِدّائَه...»، این زیارت زیارتی است که از ناحیهٔ امام علیه‌السلام است. حضرت، آنها (اصحاب سیّدالشهداء علیه‌اسلام) را زیارت می‌کنند، در این زیارت است که حضرت به آنها می‌فرمایند: «بأبی أنتم و أمّی»![1]

پدر و مادر من فدای شما باد! این قضیه چیست؟! این زیارت از ناحیهٔ امام است!

آقا این چطور می‌شود که امام بیایند جلوی اصحاب سیّدالشهداء بایستند (حالا مراتب اصحاب هرچه می‌خواهد باشد، باشد) و وقتی که زیارت می‌خوانند بفرمایند: «بأبی أنتم و أمی»؟!

البته خب این مسئلهٔ «بأبی أنتم و أمّی»، یک اصطلاح است که در مقام اظهار محبت فوق‌العاده زائد و نزدیکی و بزرگداشت و تعظیم یک فرد گفته می‌شود. مرحوم حاج آقا معین به آقای حدّاد عرض کرد:

آقا این فقره چیست؟ این فقره که نباید از امام باشد! این فقره باید برای ما باشد، ما وقتی که به آنجا می‌رویم، باید این مسئله را مطرح کنیم، این‌طور به آنها خطاب کنیم.

مرحوم آقای حدّاد این جواب را دادند، فرمودند:

این فقره از امام است و امام هم خودش همین مطلب را به آنها می‌فرمایند، به این دلیل که در جریان کربلا یک واقعه و یک حقیقتْ بیشتر حاکم نیست و آن واقعه و حقیقتِ سیّدالشهداء است! همهٔ اینها فانی‌اند! دیگر حبیب بن مظاهری نیست! دیگر مسلم بن عوسجه‌ای نیست! یکی است آن هم همان امام حسین است! همان سیدالشهداء است! این که الآن جدا است، این به‌خاطر این است که آن ابدان مطهّره بالأخره باید با خودِ بدن حضرت فرق داشته باشند. خب بالأخره اینها حساب و کتاب دارد. ولی در عالم واقع و در عالم معنیٰ، همه در زیر یک خیمه هستند، آن خیمه، خیمهٔ سیّدالشهداء است، پس در واقع وقتی که شما دارید به آن اصحاب خطاب می‌کنید و آنها را مورد خطاب و مورد این کلمات مکرمت‌آسا قرار می‌دهید، در واقع دارید به سیّدالشهداء خطاب می‌کنید. آنها جدا نیستند، یک واقعیّت است، یک حقیقت است.

ولی در عین حال گویا مطلب آن‌طور که باید و شاید برای حاضرین و آنهایی که در آنجا بودند، جا نیفتاد!

لزوم استفاده از مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام برای نزدیک شدن به حقیقت آنها

شما ببینید که یک عارف به جریان کربلا چطور دارد نگاه می‌کند! می‌فرماید: حبیبی دیگر در اینجا نیست، مسلمی در اینجا نیست، عابسی در اینجا نیست، همه یکی است، همه در تحت یک ولایت، غرقند و همه در تحت یک ولایت، فانی هستند، استقلال وجودی، دیگر در میان آنها نیست، همهٔ آنها جنبهٔ ربطی پیدا کردند نه جنبهٔ استقلالی؛ جنبهٔ حرفی پیدا کردند نه جنبهٔ اسمی. و جنبهٔ حرفی که از خودش هویّت ندارد، هویّتش به طرفین این ربط بستگی دارد. اینها حرف‌های بنده نیست! اهل فضل

---

[1] *بحار الأنوار*، ج ۹۸، ص ۳۶۲.

نسبت به این مسائل توجه بیشتری دارند که بنده می‌خواهم چه عرض کنم! از این واقعه و حادثهٔ به این کیفیّت، باید استفاده بشود. باید از این حادثه استفاده بشود. و به هر مقدار که ما توانستیم از مجالس سیّدالشهداء علیه‌السلام مطلب ادراک بکنیم، به همان اندازه کسب نورانیّت کردیم، به همان اندازه. اگر نه، فرض کنید که مجلسی بود که فقط یک ذکر مصیبتی شد، فقط همین، و غیر از این نبود، خب آن به مقدارِ خودش بهره می‌برد. از این فرصت باید استفاده بشود، از این ظرفیّت باید استفاده بشود و باید به مکتب امام حسین و سیّدالشّهداء نزدیک شد. اگر این‌طور باشد، آن‌وقت مشمول ادعیه، مشمول خطاب‌ها، مشمول این روایات و احادیثی که از ائمّه علیهم‌السلام راجع به احیای این مجالس است، خواهیم شد.

لذا برای اینکه این مسائل و این مطالب بهتر در ذهن قرار بگیرد و نفس نسبت به این مطالب انفعال بیشتری داشته باشد و تأثیر داشته باشد، باید به عین آنچه در این حوادث اتفاق افتاده، پرداخت. نباید از خودمان کم و زیاد بکنیم. نباید مجلس را شلوغ بکنیم. دیده‌اید بعضی‌ها به‌خاطر اینکه شور را بیشتر کنند، مرتب صدا را بالا می‌برند، مرتب داد می‌زنند، حالا خیال می‌کنند با داد زدن، از چشم افراد اشک می‌آید. نیازی به این حرف‌ها نیست. شما همان واقعه را بیان بکنید، همان قضایا را بیان بکنید، همان حادثه را بیان بکنید، گریه خودش می‌آید. نیازی به داد زدن و میکروفون را چسباندن به لب‌ها و در دندان‌ها فرو کردن ندارد! نه، همین‌که انسان آن قضایایی را که در کتب هست و صحیح و مستند هست، بیان بکند، حالت انکسار و تأثّر خودش پیدا می‌شود. و از پرداختن به این امور و زوائدی که متأسفانه امروزه این‌طرف و آن‌طرف مشاهده می‌شود و این مجالس را تبدیل به یک نوع... (حالا چه عرض کنیم! حالا چه اسمی بگذاریم!) باید پرهیز بشود. بعضی‌ها تصوّر می‌کنند که یک چیز زائدی باید انجام بشود، باید تحرّک بیشتر بشود، برای اینکه آن سینه‌زدن تأثیر بیشتری بگذارد، باید شدید بشود، داد و بی‌داد، تند و...! نه! نیازی به اینها نیست، اگر انسان آرام هم سینه بزند، آن اثر خودش را می‌گذارد و بیشتر هم می‌گذارد. انسان در این‌گونه مجالس باید از هیاهو و داد و بی‌دادها احتراز کند. اینها آن‌چنان‌که باید و شاید نمی‌گذارند که فضا با آن جنبهٔ ملکوتی خودش تطبیق پیدا بکند. ملائکه در سکون هستند، شیاطین در غوغا و اضطراب و تحرّک هستند. و در این مجالس نیازی به این داد و بی‌دادها نیست، نیازی به داد کشیدن‌ها نیست، نیازی به این اطوار نیست. این مجالس، مجالسی است که در تحت ولایت و اشراف مقام ولایت قرار دارد و باید در همان مسیر و به همان کیفیّت انجام بشود تا تأثیر بگذارد، والاّ تأثیر، جزئی خواهد بود، نه‌اینکه بگوییم اثر ندارد، نه، اثرش کم است. آن اثری که باید و شاید نیست.

واقعاً مجالس ذکر سیّدالشّهداء علیه‌السلام، مجالس احیا کننده است، انسان را زیر و رو می‌کند. یکی از رفقا می‌گفت:

> در یک مجلس بودم، یکی آمده بود و برای موردی از من پولی می‌خواست، گفتم بیا همین الآن به تو بدهم، چون اگر از اینجا برویم، یکی دو ساعت دیگر، شاید پشیمان بشوم!

و شاید همین‌طور هم بود! شاید خودش را می‌شناخت، یعنی حال و هوای مجلس، قلب را برمی‌گرداند، نفس را برمی‌گرداند، دل را برمی‌گرداند، فکر را برمی‌گرداند. این برای چیست؟ این برای جنود ملائکه است دیگر. وقتی که جنود ملائکه می‌آیند، در قلب نفوذ می‌کنند و قلب را برمی‌گردانند.

تذکرات اولیای الهی نسبت به وظایف افراد در ماه محرم و صفر

لذا بزرگان نسبت به رعایت این مطالب تذکّراتی می‌دادند:

یکی اینکه باید در این دو ماه منازل خودتان را و همین‌طور دفتر خودتان را، کسی که دفتر دارد، کسی که مطبّ دارد، مطب خودش را، کسی که برای کارش جایی دارد، همان‌جا را از حالت طبیعی و یکنواخت گذشته دربیاورد و حالت عزا به خودش بگیرد. حالا نمی‌گویم همه جا را سیاه‌پوش کند، خب این هم غلط است، نه، تا آن حدودی که فردی که وارد می‌شود احساس کند که این با سابق و با روزهای

گذشته و با ماه‌های گذشته تفاوت کرده است. بالأخره انسان باید به شکلی ارتباط خودش را با اهل‌بیت علیهم‌السلام و با این قضایا نشان بدهد دیگر.

بزرگان از مصرف کردن آجیل‌ها و شیرینی‌ها در این دو ماه خودداری می‌کردند و حتّی اگر کسی برای آنها هدیه‌ای می‌آورد، مثلاً گزی برایشان هدیه می‌آورد، اینها پس می‌فرستادند و برخورد می‌کردند و می‌فرمودند: «اگر مادر یا پدر خودت هم از دنیا می‌رفت، باز هم برای دیگران هدیه می‌بردی؟ یا اگر کسی برای تو می‌آورد می‌پذیرفتی؟ آیا به تو برنمی‌خورد؟» همهٔ اینها دستوراتی است که ما باید به آن دستورات ملتزم باشیم.

بنابراین آنچه راجع به این قضایا و مطالب و جریانات می‌شود در یک عبارت قرار داد، این است که این جریان کربلا و واقعهٔ عاشورا یک نعمت الهی است که به این‌صورت برای بیدارباش و هشیارباش ما، پدید آمده است و این جریان در طول تاریخ استمرار دارد و به هر کیفیت که از این جریان استفاده بشود، خودمان بیشتر بهره می‌بریم، خودمان از این مسئله استفاده می‌کنیم.

اهمیت انعقاد و شرکت در مجالس عزاداری در بین‌الطلوعین و نیز قرائت زیارت عاشورا

مرحوم آقا نسبت مجالس سیّدالشّهداء می‌فرمودند که «مجلس صبح، خاصیّتی دارد که مجالس بعدازظهر و شب، آن خاصیت را ندارد»، نه‌اینکه آنها خاصیّت و فایده ندارند، چرا، اما خصوص مجلس صبح، این یک اثری دارد که اگر شما در شب، پنج ساعت هم در یک مجلس شرکت کنید که چند نفر هم بخوانند و دوتا منبری هم داشته باشد و یک ساعت هم سینه بزنید، به‌اندازهٔ نیم ساعت ادراک کردن مجلس صبح نیست! این مجلس صبح خصوصیتی دارد. لذا نسبت به مجلس صبح خیلی توجّه داشتند.

زیارت عاشورا در این ایّام مورد تأکید آنها بود. بنده خودم در وقتی که در کربلا در منزل بزرگان و اولیاء بودم، هر روز زیارت عاشورا خوانده می‌شد و حتّی خود آنها می‌فرمودند: «اگر می‌شد که صد لعن و صد سلام هم می‌گفتیم، بهتر بود.» ولی خب علیٰکلّ‌حال، اگر کسی فرصت ندارد به همان یک لعن و یک سلامی که هست اکتفا کند و بداند که زیارت عاشورا تأثیر عمیقی بر اعماق انسان می‌گذارد، این زیارت عاشورا بسیار بسیار مهمّ است و این‌قدر مورد تأکید ائمّه علیهم‌السلام بوده و همین‌طور مورد تأکید اولیا و بزرگان بوده است. نسبت به زیارت عاشورا خیلی اهمّیت می‌دادند، البته همهٔ زیارت‌های حضرت سیّدالشّهداء علیه‌السلام، به‌خصوص زیارت وارث، زیارت‌های مهمّی است، ولیکن این زیارت عاشورا، خب زیارت خاصی است.

و همین‌طور نسبت به سایر ایامی که در ماه محرّم و همین‌طور در ماه صفر هم هست، این حالتِ حزن باید برقرار باشد. من می‌دیدم وقتی که بعضی از دوستان در همان ایّام شوخی می‌کردند و می‌خندیدند، مرحوم آقا تذکّر می‌دادند که «در این ایام باید رعایت بیشتری کرد.» نمی‌گویم که انسان باید خلاصه چهره‌اش عبوساً قمطریراً باشد ولی خب علیٰکلّ‌حال دیگر باید متوجّه باشد، این یک مسئله‌ای است که بهتر و بیشتر باید به آن توجّه بشود.

علیٰکلّ‌حال خب مطالب، مطالبی است که قبلاً عرض شده و امشب هم خب فقط به‌عنوان یک تذکّر برای آمادگی و ورود در این ایّام مخصوصه، مسائلی را خدمت رفقا عرض کردیم.

پرهیز از پوشیدن لباس سیاه حتی در ایام عزاداری اهل‌بیت علیهم‌السلام

و یکی از مطالبی که هست این است که رفقا راجع به پوشیدن لباس سیاه سؤال کردند، پوشیدن لباس سیاه کراهت دارد و انسان می‌تواند لباس کدر بپوشد. البته فقط نسبت به سیّدالشّهداء علیه‌السلام، این مسئله استثنا است و آن کراهت ندارد، نه‌اینکه مستحبّ است. نسبت به سایر ایّام، پوشیدن لباس سیاه، مکروه است، اما در خصوص سیّدالشّهداء این کراهت برداشته شده است. و ما در مدّتی که در خدمت

بزرگان بودیم و از نزدیک سیرهٔ و روش آنها را مشاهده می‌کردیم، ندیدیم که آنها حتّی در این روزها هم لباس سیاه بپوشند، لباس کدر می‌پوشیدند و حتی منع می‌کردند از اینکه لباس‌های روشن پوشیده بشود و می‌فرمودند: «هر چیز جای خود را دارد»، امّا ایشان خصوص لباس سیاه را منع می‌کردند و حتی نسبت به خانم‌ها و مخدرات هم می‌فرمودند که «لباس، لباس سیاه نباشد، رنگش کدر باشد که در این مسئله از لباس عادّی متمایز باشد.»

جواب: در آن مجلسی که مربوط به سیدالشهداء علیه‌السلام است، کراهت ندارد، ولو این مجلس در غیر محرم باشد.

و امّا راجع به زدن سیاهی‌ها (سیاه‌پوش کردن منازل و...)، نه، سیاهی باید زده بشود، البته آن‌چنان سیاه که فضا را در تحت آن حیثیّت خودش دربیاورد و غلبه بکند، آن‌هم صحیح نیست. انسان وقتی وارد جایی می‌شود، آن‌چنان همه جا سیاه باشد که خواهی نخواهی این در نفس تأثیر بگذارد، این هم غلط است و صحیح نیست. این هم باعث می‌شود که آن آمادگی و استعدادی که نفس و قلب برای ادراک این روحانیّت دارد، کم بشود. فضا، تأثیر دارد، مسائل ظاهری تأثیر دارد، ظواهر، همه تأثیر دارند. همهٔ اینها مؤثر هستند. گاهی اوقات حتّی یک کلمه، یک بیت شعر، مؤثّر است!

مثل اینکه این قضیه را یک دفعه خدمت رفقا گفتم، خدا رحمت کند، یک ذاکری در زمان مرحوم آقا بود که در شب نوزدهم یا شب بیست ویکم ماه مبارک رمضان که مربوط به مصیبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، وقتی که همه در آن شور و آن حالت معنویِ مصیبت و... بودند، یک‌مرتبه این شعر را می‌خواند:

امیرالمؤمنین یا شاه خوبان *** دل ناشاد ما را شاد گردان!

ما خیلی تعجب می‌کردیم! تا این شعر را می‌خواند، اصلاً یک‌دفعه مجلس یخ می‌کرد! حالا او قصدش قصد خوشی نبود، ولی آخر شما ببینید همین یک شعر، یک‌دفعه چطور آن حال را تبدیل به یک حال دیگر می‌کند! یک دفعه مرحوم آقا فرمودند: «برو به او بگو که این چه شعری است که می‌خوانی؟!» ما هم رفتیم به او گفتیم که دیگر این شعر را نخوانید، تو قصدت خوب است، دعا است، توجّه است، ولی هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. شما که این شعر را می‌خوانید، باید بدانید که آن تأثیر مستمرّی که بر مستمعین و مخاطبین هست، یک دفعه این شعر آن تأثیر را به هم می‌ریزد.

لذا نسبت به این مسئله هم باید رعایت بشود و مجلس، مجلسی باشد که حال انسان در آن مجلس، متأثّر از محیطی که غلبه می‌کند، نباشد. و لذا این مسئله هم جای رعایت دارد.

دیگر برای این ایّام مطلبی به نظر نمی‌رسد که خدمت رفقا عرض بکنم، حالا اگر چیزی به نظر رسید و فراموش کرده بودم، إن‌شاءالله که بعداً باز خدمت رفقا عرض می‌کنم.

امیدواریم که خداوند همهٔ ما را متوجّه کند و بتوانیم از این ایّام مبارکه و ایام مخصوصه، حظّ کافی و نصیب اَوفیٰ را ببریم و بدانیم که این یک سالی که از ما گذشت، از آن ایّام به این ایّام، از آن محرّم به این محرّم، از آن مجالس و محافل که ما در سال گذشته، همین موقع می‌رفتیم و شرکت می‌کردیم و الآن دوباره ما را به شرکت در آن مجالس دعوت می‌کنند، ما چقدر توانستیم جلو بیاییم؟ خداوند چقدر توفیق داد که ما در این زمینه حرکت کنیم؟ خودمان را چقدر به زهیر و عابس و حبیب و امثال‌ذلک نزدیک کردیم؟ خودمان را چقدر به حرّ بن یزید ریاحی نزدیک کردیم؟ «أنتَ حرٌّ کما سمَّتک أُمک حُرّا»![1] چقدر خودمان را به این مکتب نزدیک کردیم؟ چقدر خودمان را در این مدّت به مرام حرّ نزدیک کردیم؟ چقدر خودمان را به روش و ممشای او نزدیک کردیم؟ چقدر او را در دل خود

[1] ***اللهوف***، ص ۱۰۴.

می‌یابیم و وقتی که به قلب و نفس خود مراجعه می‌کنیم، آیا آنها را در قلب خود مشاهده می‌کنیم یا افراد دیگری را؟ چه کسانی را در قلب خود می‌بینیم؟ مسئله خیلی مهم است!

انسان یک وقت می‌بیند که عجب! علاقه‌اش به یک فرد زیاد است، خودش را به او نزدیک می‌بیند؛ بعد از مدتی که می‌گذرد می‌بیند علاقه‌اش کم شد، گاه‌گاهی باید یادش کند، این‌طور نیست که خودش بیاید؛ بعد از یک مدّت اصلاً نمی‌خواهد بیاید! آن‌وقت همزمان با این نیامدن، می‌بیند به یک عدهٔ دیگر دارد علاقه پیدا می‌کند. این قضیه چرا انجام می‌شود؟ آیا به این فکر کردیم که این که کم شد، چرا دارد کم می‌شود؟ و آن جریان دیگر، فرد دیگر و اشخاص دیگر، می‌بیند به آنها دارد تمایل پیدا می‌کند، گوشی تلفن را برمی‌دارد: یک تلفن به او بزنم حالش را بپرسم! چرا این قبلاً نبوده اما الآن شده؟! عینِ این قضیه، جریان کربلا است! ببینید چقدر ما اینها را یاد می‌کنیم؟ چقدر حر را یاد می‌کنیم؟ چقدر حضرت علی اکبر را یاد می‌کنیم؟ چقدر حضرت اباالفضل علیهماالسلام را یاد می‌کنیم؟ اوه اوه! هر قدمش برای ما یک درس است! هر قدم! واقعاً عجیب است، واقعاً عجیب است! آدم برود در کلمات آنها، در آن تاریخ، در آن سیره، نکات را دربیاورد، آن بزنگاه‌ها را دربیاورد که چرا حضرت اباالفضل این‌طور بود؟ چرا با برادرش این‌طور صحبت می‌کرد؟ چرا صبر کرد تا سه‌تا برادرش شهید بشوند و ایستاد و نگاه کرد؟ این چه قضیه‌ای است؟ این چه اهتمامی است؟ این چه رحمتی است؟ این چه عِرقی است؟ این چه مسئولیّتی است؟ این چه مسئولیّتی است؟! واقعاً عجیب است! واقعاً عجیب است که هرکدام از این برادران حضرت اباالفضل که شهید می‌شدند، یک نفس راحت می‌کشید که عجب! الحمدلله این هم کارش درست شد. یک نفس راحت می‌کشید! همه‌اش در اضطراب است که نکند شیطان بیاید گول بزند! نکند شیطان بیاید یک‌دفعه وسوسه ایجاد کند! قضیه چیست؟! می‌بینید؟! وقتی هر سه‌تا شهید می‌شوند، می‌گوید: الحمدلله! کارشان درست شد، مسئله تمام شد.

اینها آن چیزهایی است که باید به آن فکر کرد. شما خیال می‌کنید قضیهٔ عاشورا یک قضیهٔ ساده است؟ یک دوران برنامهٔ سلوکی در یک داستان عاشورا هست! هیچ‌کس دیگر نیازی به چیزی ندارد، همین‌قدر بیاید برنامهٔ امام حسین علیه‌السلام و رفتار و روش اصحاب را یک مطالعهٔ عمیق بکند، یک تأمّل عمیق بکند، کافی است! کافی است! نیاز به چیز دیگر ندارد! و دیگران هم هرچه پخش کردند، از سر همین سفره برداشتند و پخش کردند، آن عطوفتی که ما از بزرگان می‌دیدیم، از همین اباالفضل‌العباس گرفتند! آن اهتمامی که می‌دیدیم که می‌فرمود: «من به کمتر از سلمان اکتفا نمی‌کنم»، آن را از کجا گرفتند؟ از اینجا گرفتند! از خودشان که نیاوردند! اینها را از اینجا گرفتند. خلاصه خیلی قضیه است.

باید از خداوند بخواهیم که توفیق فهم اینها و توفیق رسیدن به این مبانی را به همهٔ ما عنایت کند.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد